**جلسه 62**

**دو‌‌شنبه - 11/11/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به روایات در رابطه با این بود که آیا غروب شمس که انتهاء روز و ابتداء شب است، به استتار قرص است یا به زوال حمره مشرقیه؟

دو تا طائفه از روایات مطرح شده. طائفه اولی روایات کثیره‌ای بود که مفادش این است که وقت نماز مغرب با غروب شمس هست یا در برخی از روایات گفته‌اند به استتار قرص خورشید است. طائفه ثانیه روایاتی هست که استظهار شده از این‌ها که وقت نماز مغرب ابتداء شب، ‌زوال حمره مشرقیه است. این روایات را بخوانیم و بعد فرمایش بزرگان در این رابطه را عرض کنیم.

**حمره مشرقیه از بین می رود نه اینکه از بالای سر بگذرد**

قبل از این‌که روایات طائفه ثانیه را ما بررسی کنیم، یک نکته‌ای عرض کنم. و آن این است که همان‌طور که از امام نقل کردیم و مرحوم آقای بروجردی هم در کتاب تبیان الصلاة که تقریر درس صلات ایشان هست مطرح فرمودند، ‌ما چیزی به نام گذشتن حمره مشرقیه از قمة الرأس نداریم.

طبق سؤالی که از متخصصین شد که هم تجربه کردند در مناطق مختلف و هم آشنا هستند با بحث‌های علمی آن، حمره مشرقیه، آن هم نه در مشرق حقیقی، با فاصله از آن، هم مقداری از افق بالاتر و هم از افق دورتر، نه دقیقا بالای مشرق شمس، بلکه با فاصله‌ای دورتر از مشرق شمس، تشکیل می‌شود و بعد از مدتی زائل می‌شود. در حس ما این‌طور نیست که این سرخی بالا بیاید و از سر ما به سمت غرب برود. آرام آرام این رنگ سرخ کم‌ رنگ می‌شود تا مضمحل می‌شود و خود همین کم رنگ شدنش ضابطه خاصی ندارد بگوییم در این ثانیه سرخی از بین رفت. و آنی که هست این است که این سرخی در سمت مشرق بعد از مدتی از بین می‌برد در حس ما، ‌در دید ما و در سمت غرب سرخی تشکیل می‌شود. و دقیقا عرض کردم این سرخی بالای مشرق حقیقی شمس نیست. چرا؟ چون که خورشید در زمستان از جنوب شرقی طلوع می‌کند، ‌در تابستان از شمال شرقی طلوع می‌کند، ولی در هنگام غروب در همین زمستان این‌طور نیست که وقتی خورشید از جنوب شرقی طلوع کرده بود، ‌متناظر با آن غروب کند که سرخی خورشید در حال غروب به همان مطلع شمس حقیقی منعکس بشود. نخیر. از جنوب شرقی زمین، ‌روزهای زمستانی خورشید طلوع می‌کند و در جنوب غربی غروب می‌کند و لذا روز ما کوتاه است. ولی در ایام تابستان که روزها بلند است از شمال شرقی طلوع می‌کند و در شمال غربی غروب می‌کند، روزهای ما بلند است. متناظر با غروب خورشید الان شمال شرقی است نه جنوب شرقی و لذا حمره در آن جایی شکل می‌گیرد که روبروی آن خورشید غروب کرده است. مطلع شمس که روبروی او نیست. و لذا حمره اصلا در آنجا شکل نمی‌گیرد. و حمره هم که شکل می‌گیرد با فاصله از منتهای افق شکل می‌گیرد. آن قسمت انتهاء افق سرخ نیست، ولی سیاه هم نیست که مرحوم آقای خوئی فرمودند یک سیاهی هم زمان با غروب آفتاب در همان مطلع حقیقی شمس آغاز می‌شود دقیقا مقارن با غروب خورشید یک خط سیاه در مطلع حقیقی خورشید آغاز می‌شود و این خط سیاه بالا می‌آید. نه، این‌طور نیست. ایشان می‌فرماید ما این را تجربه کردیم و لکن ظاهرا این نیست. بله، حمره مشرقیه چسبیده به انتهاء افق نیست، با فاصله است، ‌اما در مطلع حقیقی شمس نیست. یعنی شما انتهاء افق را که می‌بینید، آن صفحه زمین را که در انتهاء می‌بینید، آنجا چسبیده با انتهاء دید شما به زمین حمره مشرقیه شکل نمی‌گیرد. حمره مشرقیه بالاتر است، با فاصله است. این درست است. و در مطلع شمس سیاهی رخ نمی‌دهد. اصلا آن حمره مشرقیه‌ای که هست و می‌گویید آن سیاهی باعث می‌شود حمره مشرقیه از بین می‌رود در مطلع حقیقی شمس نیست.

**زوال حمره مشرقیه از بالای سر،‌ مساوی است با زوالش در تمام ربع فلک**

و این نکته را هم عرض کنم:

معلوم شد این فرمایش صاحب عروه که گفت اقوی این است که ذهاب حمره مشرقیه تا قمة الرأس بشود، آن وقت می‌شود شب و احوط مستحب این است که صبر کنند این حمره از تمام ربع فلک زائل بشود این اشتباه است. اگر حساب کنید در قمة‌ الرأس این حمره مشرقیه زائل شده است این اصلا مساوی است با زوال آن از تمام ربع مشرق، نه این‌که ما چند دقیقه صبر کنیم بگوییم آقا! احتیاط مستحب این است که و لو الان حمره مشرقیه از بالای سر رفته، بالای سر دیگه سیاه شده، حالا رفتن به این معنا، یا رفتن به آن معنا که بعضی‌ها فکر می‌کنند رفته به سمت غرب اما هنوز تمام مشرق که ربع فلک است، یک چهارم فلک است، چون فلک را چهار قسم که بکنیم، مشرق، ‌مغرب، ‌جنوب، ‌شمال، ربع فلک که مشرق است، بگوییم هنوز سرخی در آن هست. آن سرخی در قسمت غرب زودتر ممکن است از بین برود ولی دیرتر از بین نمی‌رود چون قمة الرأس آخرین مرحله‌ای است که سرخی از بین می‌رود.

کشف اللثام هم خوب متوجه شده. در کشف اللثام اتفاقا همین تعبیر را می‌کند. می‌گوید وقتی که از قمة الرأس زائل شد از کل ربع الفلک مشرق زائل شده است، نه این‌که مثل صاحب عروه بگوییم بعد از او باز هنوز از تمام ربع الفلک مشرق زائل نشده است احتیاط مستحب این است که صبر کنید چند دقیقه، یا آقای خوئی فرموده است چند دقیقه صبر کنید به عنوان احتیاط مستحب. نخیر، این‌طور نیست.

[سؤال: ... جواب:] هم علمی است هم عرض کردم خود قدماء هم ملتفت بودند. نگاه کنید کشف اللثام را. و این‌طور نیست. اصلا یساعده الاعتبار. آخه چه جور می‌شود که نور خورشید در آن قسمت پایین‌تر هنوز هست، در قسمت بالاتر که بالای سر ما است از بین رفته؟ آخه الاقرب یمنع الابعد، خورشید اگر بناء است نورش بتابد و ایجاد سرخی بکند، خب این سرخی بالای سر ما که باید دیرتر از بین برود تا آن سرخی دورتر و آن سرخی که به نسبت به مغرب الشمس زودتر هست.

[سؤال: ... جواب:] ما بررسی کردیم به این نتیجه رسیدیم. شما هم بررسی کنید.

**ادامه روایات اعتبار زوال حمره مشرقیه**

راجع به روایات طائفه ثانیه:

اول روایت مرسله ابن ابی عمیر مطرح شد.

روایت دوم روایت برید بن معاویة مطرح شد: اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها.

که به نظر ما سندش خوب است چون قاسم بن عروه در سندش هست ما ثقه می‌دانیم بخاطر روایت ابن ابی عمیر.

تقریب استدلال به این روایت هم واضح است. می‌گوید وقتی حمره از جانب مشرق غائب بشود، این به معنای غائب شدن خورشید است از شرق زمین و غرب زمین. مراد از شرق و غرب زمین یعنی همین مکانی است که شما در آن واقع شده‌اید، شرقی دارد و غربی. رب المشارق و المغارب. هر مکانی مشرقی دارد و مغربی، ‌شرقی دارد و غربی. یعنی دیگه در این مکان نه شما بلکه هیچکس نمی‌تواند خورشید را ببیند، نه پشت کوه و نه در کویر.

روایت سوم، ‌روایت ابن اشیم عن بعض اصحابنا، ‌مرسله است: وقت المغرب اذا ذهبت الحمرة من المشرق و تدری کیف ذلک؟ قلت لا قال لان المشرق مطلّ علی المغرب و رفع یمینه فوق یساره، دست راست‌شان را حضرت بالای دست چپ‌شان قرار دادند فرمودند المشرق مطل علی المغرب، مشرق مشرف است بر مغرب، ‌فاذا غابت هاهنا ذهبت الحمرة من هاهنا. وقتی خورشید در مغرب غائب بشود، ‌حمره هم در مشرق از بین می‌رود.

توضیح این مطلب این است که خورشید که از افق ما غائب می‌شود، نورش بر جو زمین می‌تابد، انعکاس نور خورشید بر جو زمین باعث می‌شود که جو زمین از دید ما در قسمت مشرق سرخ بشود، این عبارت اخرایش از نظر عرف این است که بگوییم مشرق مطل بر مغرب است. یعنی جو زمین در مشرق چون سرخ می‌شود بخاطر تابش خورشیدی که غائب شده است از مغرب، خورشیدی که در مغرب غائب شده است و زیر افق رفته است، ‌این جو زمین در مشرق بر اثر تابش او سرخ می‌شود‌، ‌این، ‌عبارت عرفیش این است که بگوییم المشرق مطلٌ مشرفٌ علی المغرب. وقتی که این سرخی مشرق از بین رفت کشف می‌کند که آن خورشید دیگر آنقدر دور شده است که دیگر حتی نورش بر قسمت مشرق تاثیر نمی‌گذارد و نمی‌تابد.

[سؤال: ... جواب:] چون انعکاس نور در مشرق که منتهی‌الیه افق است برای ما محسوس‌تر است. بالای سر ما از نظر دید ما خیلی مرتفع است. دید ما این است دیگه. ما وقتی که شما انتهاء نزدیک غروب که می‌شود قشنگ خورشید را می‌بینید و خیلی راحت فکر می‌کنید خورشید بغل‌دستت هست اما وقتی بالای سر است می‌گویی چقدر خورشید دور است. این دید حسی ما است. و الا چه فرق می‌کند خورشید که دور و نزدیک نمی‌شود که. این جهتش این است که نور خورشید بالای سر ما آن سرخی که برای ما محسوس باشد ایجاد نمی‌کند. ولی در آن افق مشرق که انتهاء افق هست، دید ما نسبت به او خیلی آسان هست و ما راحت می‌توانیم ببینیم و سرخی او را کامل می‌توانیم احساس کنیم.

روایت چهارم، روایت علی بن حارث از بکار از محمد بن شریح. خب سند ضعیف است بخاطر علی بن حارث و بکار. دارد که: و سألته عن وقت المغرب قال اذا تغیرت الحمرة فی الافق و ذهبت الصفرة. وقت مغرب آن وقتی است که حمره در افق تغییر پیدا می‌کند یعنی سرخی از بین می‌رود. و ذهبت الصفرة، ‌صفره از بین برود، و قبل ان تشتبک النجوم.

[سؤال: ... جواب:] خب گفتند اذا تغیرت الحمرة فی الافق یعنی ذهاب حمره مشرقیه. تقریب استدلال این است.

[سؤال: ذهاب صفره کی هست؟ جواب:] مقدار استدلال همین است. بقیه‌اش مربوط می‌شود به بررسی و مناقشه در استدلال که می‌رسیم.

روایت پنجم روایت علی بن یعقوب هاشمی است که مجهول است از مروان بن مسلم که ثقه است، ‌نجاشی توثیق می‌کند، از عمار ساباطی، عن ابی عبدالله علیه السلام انما امرت اباالخطاب ان یصلی المغرب حین زالت الحمرة‌ من مطلع الشمس، من به ابوالخطاب گفتم نماز مغرب را که می‌خوانی وقتی بخوان که حمره مشرقیه زائل بشود، ابوالخطاب رفت موقعی نماز مغرب را خواند که حمره مغربیه زائل می‌شد، ‌هنگام سقوط شفق.

خب امرت ابالخطاب ان یصلی المغرب حین زالت الحمرة من مطلع الشمس، امر هم ظهور در وجوب دارد، پس اباالخطاب گوش به فرمایش امام نداد ما باید گوش بدهیم؛ نماز مغرب را موقعی بخوانیم که حمره مشرقیه زائل بشود.

روایت ششم، روایت ابن ابی عمیر از اسماعیل بن ابی ساره از ابان بن تغلب. سند به نظر ما خوب است چون اسماعیل بن ابی ساره مروی عنه ابن ابی عمیر است.

[سؤال: ذیل روایت منافی با وجه استدلال است. جواب:] ذیل روایت محقق همدانی گفته که امام تقیه کرد. دید که افراد کشف سر کردند و ایشان می‌فرماید که مثل کفر بود کسی بگوید که به مجرد استتار قرص نماز مغرب جایز نیست باید صبر کرد تا زوال حمره مشرقیه، عامه می‌گفتند آخه این همه روایت داریم از پیغمبر که زمانی که استتار قرص می‌شد نماز مغرب را می‌خواند و لذا امام نمی‌خواست این مطلب که راز و سر است بین عامه پخش بشود و این‌ها رفتند این مطلب را پخش کردند و امام می‌فرماید و انا الان اصلی حین تغرب الشمس بخاطر تقیه. حالا این را بعدا عرض می‌کنیم.

روایت ششم، ‌روایت ابان بن تغلب قلت لابی عبدالله علیه السلام‌ أیّ ساعة کان رسول الله صلی الله علیه و آله یوتر؟ پیغمبر کی نماز وتر می‌خواند؟ فقال: علی مثل مغیب الشمس الی صلاة المغرب. فاصله میان استتار قرص تا نماز مغرب. این مقدار وقت. که حدودا یک ربع هست. نماز وتر را در این فتره، قبل از اذان صبح ها!، یعنی یک ربع قبل از اذان صبح می‌خواند.

فتره‌اش را می‌خواهد تعیین کند، ‌از استتار قرص تا زوال حمره مشرقیه را حساب کرده که حدودا یک ربع است.

گفتند خب این معنایش این است که نماز مغرب را با فاصله باید خواند نه به مجرد استتار قرص، فاصله هم غیر از زوال حمره مشرقیه چیز دیگری نیست.

روایت هفتم موثقه یونس بن یعقوب: قلت لابی عبدالله علیه السلام متی الافاضة من عرفات؟‌ قال اذا ذهبت الحمرة من الجانب الشرقی.

خب افاضه از عرفات در روایات هست که حین غربت الشمس است، ‌افاضه از عرفات در هنگام غروب شمس است، ‌آن وقت موثقه یونس بن یعقوب توضیح می‌دهد می‌گوید اذا ذهبت الحمرة من الجانب الشرقی. درست است این در مورد وقوف به عرفات است اما نشان می‌دهد که غروب شمس در عرف شارع یعنی ذهاب حمره مشرقیه. چون در وقوف به عرفات تعبیر شده حتی تغرب الشمس و در این موثقه یونس بن یعقوب می‌گوید متی الافاضة من عرفات؟ قال اذا ذهبت الحمرة من الجانب الشرقی.

روایت هشتم روایت یعقوب بن شعیب عن ابی عبدالله علیه السلام قال لی مسّوا بالمغرب قلیلا. شب بکنید، مسّی از تمسیه، تمسیه یعنی شب کردن، مسّوا بالمغرب قلیلا، یک مقدار بگذارید نماز مغرب را بعد از شب بخوانید، ‌یعنی اول غروب آفتاب نخوانید، یک مقدار صبر کنید، فان الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا. شما نگاه می‌کنید می‌بینید خورشید غائب شده اما در اعتبار ما، در دید واقع‌بین ما، ‌هنوز خورشید غائب نشده است. چرا؟ برای این‌که نورش حمره مشرقیه ایجاد کرده است، ‌در دید ما.

‌روایت را این‌جور معنا می‌کنند ها!. در دید مای شارع آن مرتبه از غیبوبت شمس که اثر شرعی دارد حاصل نشده. غیبوبت شمس هم مراتب دارد. یک غیبوبت عرفیه است، ‌عرف عام، ‌خورشید از افق آمد پایین می‌گویند غابت الشمس. اما یک غیبوبت شمسی هم هست مربته بالاتری در عرف شارع، به حدی غائب بشود که نورش بر مشرق نتابد. امام می‌فرماید که الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا. و لذا مقداری صبر کنید.

خب این مقدار صبر کنند چه مقدار است؟ توجیه دیگری ندارد غیر از زوال حمره مشرقیه.

روایت نهم، ‌صحیحه بکر بن محمد ازدی. دارد که: سأله سائل عن وقت المغرب امام فرمود خدا فرموده است فما جن علیه اللیل رأی کوکبا و هذا اول الوقت.

تقریب استدلال این است که کوکب، ‌ستاره عادتا کی دیده می‌شود؟ به مجرد غروب آفتاب ستاره دیده می‌شود؟ نه. باید زوال حمره مشرقیه بشود تا عادتا ستاره را ببینیم.

روایت دهم، ‌روایت محمد بن علی که مجهول است، صحبت الرضا علیه السلام فی السفر فرأیته یصلی المغرب اذا اقبلت الفحمة من المشرق یعنی السواد. می‌گوید در سفر همراه آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم، دیدم حضرت آن وقتی که سیاهی از مشرق می‌آید، ‌فحمه، ‌فحم، ‌ذغال دیگه، ‌سیاهی، ‌اذا اقبلت الفحمة ‌من المشرق یعنی السواد نماز مغرب را آن موقع می‌خواند.

[سؤال: ... جواب:] مقید بود حضرت. خب اگر اول وقت شرعی غروب شمس است، چرا حضرت یک ربع صبر کند؟

[سؤال: ... جواب:] حالا راوی می‌گوید. ... جعل نمی‌کند. سرخی از بین برود دیگه. سرخی از بین برود. نگفت سرخی بالای سر بیاید، ‌گفت سرخی از بین رفت سیاهی آمد.

روایت آخری، روایت یازدهم، روایت عبدالله بن وضاح: کتبت الی العبد الصالح علیه السلام یتواری القرص، ‌خوب گوش بدهید! خورشید متواری می‌شود و یقبل اللیل، شب می‌آید، ثم یزید اللیل ارتفاعا، شب بالا می‌آید، ‌و تستر عنا الشمس، خورشید پنهان می‌شود، ‌و ترتفع فوق اللیل حمرة، ‌حمره‌ای در آسمان پدید می‌آید، ‌و یؤذن عندنا المؤذنون، ‌اهل سنت اذان مغرب را می‌گویند، ‌فأصلی حینئذ و افطر؟ او انتظر حتی تذهب الحمرة التی فوق اللیل، ‌صبر کنم آن حمره‌ای که در آسمان است از بین برود؟

[سؤال: ... جواب:] در تهذیب دارد فوق الجبل. ... فوق الجبل هم دیگه گفتند با توجه به قرائن لابد جبل هم در مشرق بوده.

فکتب الیّ اری لک ان تنظر حتی تذهب الحمرة و تأخذ بالحائطة لدینک. من برای تو می‌بینم صبر کنی تا حمره زائل بشود.

[سؤال: فوق اللیل یعنی چی؟. جواب:] یعنی در آسمان. ... در آسمان بعد از غروب آفتاب شب است دیگه. در آسمان وقتی هوا تاریک می‌شود و خورشید غروب می‌کند تعبیر می‌کنند لیل دیگه. آن وقت در آسمان یک سرخی هست، در شب یک سرخی هست دیگه. این سرخی هر وقت از بین رفت نماز مغرب بخوان.

در سند این روایت سلیمان بن داوود بن منقری هست. سلیمان بن داوود بن منقری توسط نجاشی توثیق شده. ولی علامه از ابن غضائری نقل کرده که گفته سلیمان بن داوود ضعیف جدا لایلتفت الیه یوضع کثیرا علی المهمات. یعنی خیلی وضع حدیث کرد در کتاب‌های مهم؛ جعل کرد در کتاب‌های مهم.

**بررسی اجمالی تضعیفات ابن غضائری: این تضعیفات معتبر است اما به دست کسی نرسیده**

خب کسانی که نقل علامه را نسبت به کلام ابن غضائری قبول دارند و تضعیف ابن غضائری را هم قبول دارند مخصوصا اینجا که بحث جعل است نه بحث ضعیفٌ، می‌گوید جعل می‌کرد، مشکل پیدا می‌کنند دیگه. تضعیف ابن غضائری با توثیق نجاشی تعارض می‌کنند.

اینی هم که گفتند ابن غضائری منفی‌گرا بود، ‌همه را تضعیف می‌کرد، این را هم که جواب دادند. آقای سیستانی هم جواب داده. ‌گفته نه، ‌شما عینک منفی زدی. گفت قلم در دست دشمن است. شیطان را خواب دید، دید زیبا است، گفت ما هر چی عکس از تو دیدیم بد قیافه بود، ‌گفت قلم در دست دشمن است. بابا! ابن غضائری آن قسم ضعفائش دست علامه حلی افتاده، ‌قسم ثقاتش نیفتاده. بنده خدا آن قسم ضعفائش که افتاده تضعیف‌ها را از او نقل کردند. حالا هی شما می‌گویید ابن غضائری منفی‌گرا است‌، ‌تندرو است. نه. هیچ تندرو هم نبوده. تضعیف‌های او مگر بیشتر از تضعیف‌های دیگران است.

[سؤال: ... جواب:] چند نفر را محکوم کرده به غلو؟ ... بابا! شما همه‌اش مثل این فیلم بداخلاقی‌های فلان، بعد بگویید هر چه ما دیدیم از او، بداخلاقی دیدیم. خب یک فیلم خوش‌اخلاقی هایش را هم بگذار ببینیم. می‌گوید او دست ما نرسیده. ابن غضائری آن فیلم خوش‌اخلاقیش دست شما نرسیده.

و لذا ما یک اشکال اساسی می‌کنیم. ما می‌گوییم ابن غضائری رجال داشت، توثیقاتش معتبر است، تضعیفاتش هم معتبر است، ولی شیخ طوسی در فهرست گفت احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری کان له کتابان غیر ان هذین الکتابین لم ینسخهما احد من اصحابنا و اخترم، یعنی مات فجعة هو و عمد بعض ورثته الی اهلاک هذین الکتابین و غیرهما من الکتب علی ما حکی بعضهم. ورثه ابن غضائری، جوان بود ابن غضائری، فوت کرد، مرگ ناگهانی، ‌تمام کتاب‌هایش را از بین بردند. آن وقت علامه حلی چه جور کتاب ابن غضائری دستش رسیده؟ حالا یک کتابی دست علامه رسیده یعنی اعتبار دارد؟ کتابی که نایاب است، کمیاب است لااقل، ‌شیخ طوسی پیدا نکرده است، آن وقت ما بیاییم اصالة الحس جاری کنیم در حق علامه حلی؟ خود شیخ طوسی این‌جور می‌گوید دیگه. می‌گوید و عمد بعض ورثنه الی اهلاک هذین الکتابین و غیرهما من الکتب.

بله، نجاشی برخی از تعبیرهایش با این کلام‌هایی که از ابن غضائری نقل شده در کتاب رجال علامه، یک جور است. معلوم می‌شود نجاشی بی اطلاع نبوده از کلمات ابن غضائری. اما شاید بی اطلاع نبوده از باب این‌که شفاهاً از استادش شنیده ولی کتابش از بین رفته. شهادت علامه حلی به این است که در کتاب ابن غضائری این‌جور است، خب این اصالة الحس در او جاری نمی‌شود. چون کتابی را ما اعتبار برایش قائلیم که کتاب مشهور باشد، وقتی کتاب از بین رفته دیگه چه اعتباری دارد. و لذا تضعیف ابن غضائری از این جهت مشکل دارد.

ما راجع به نجاشی گفتیم که شفاها از استادش شنیده، ‌نه، ‌خود این ابن غضائری هم‌شاگردیش بوده، ؟؟ بوده، ‌با هم پیش پدر ابن غضائری درست می‌خواندند. کتاب ابن غضائری تلف شده طبق گفته شیخ در فهرست ولی خب نجاشی خوش حافظه بوده حرف‌هایی که رد و بدل شده بین او و ابن غضائری یادش مانده و نقل کرده، ‌دلیل نمی‌شود که کتاب ابن غضائری موجود بوده.

[سؤال: ... جواب:] احتمال باید در حد عقلائی باشد که ظهور پیدا کند کلام در حس نه احتمال‌های ضعیف.

[سؤال: ... جواب:] نقل جزمی [کرده چون] یقین پیدا کرد. افراد دیدید خواب دیده، طبق خواب هم ترتیب اثر می‌دهد، خیلی هم ورِع هست، او یقین پیدا کرد، برای من حجت نیست. او از قرائن یقین پیدا کرد. اما قرائن قریبه به حس باید باشد. وقتی کتابش از بین رفته طبق گفته شیخ طوسی در فهرست... معلوم نیست جاعل بوده. شاید یک مسموعاتی بوده از ابن غضائری، آن‌ها را جمع کرده. مثل این مستدرکات کتاب علی بن جعفر. جمع کردند از جاهای مختلف. و الا کتاب علی بن جعفر به این شکل که نمانده.

راجع به دلالت این روایت: دلالت این روایت بر ذهاب حمره مشرقیه به این نحو است که می‌گوید بابا! خود راوی می‌گوید یتواری عنا القرص، تستر عنا الشمس، یرتفع اللیل ارتفاعا و لکن حمره هنوز هست، ‌خب این چه حمره‌ای است؟ حمره مشرقیه است دیگه. و یؤذن عندنا المؤذنون، باز حضرت می‌فرماید که انتظار بکش تا حمره از بین برود، می‌گویید شاید امام می‌خواسته بگوید مستحب است این کار. خب این خلاف این تعبیر است که اری لک ان تنتظر حتی تذهب الحمرة. و تاخذ بالحائطة لدینک یعنی کاری بکن که دینت محفوظ بماند. احتط لدینک یعنی احتفظ دینک. با این کار دینت محفوظ می‌ماند. صبر کن حمره مشرقیه زائل بشود. منتها امام صریح چرا نفرمود که لایجوز صلاة المغرب قبل ذهاب الحمرة المشرقیة؟ بابا! تقیه بوده. همین هم امام به زور صحبت کرده. در جو تقیه‌ای مگه می‌شود حرف زد؟

و لذا دلالت این روایت هم تمام شد.

این ملخص استدلال به این روایات یازده‌گانه بر قول به ذهاب حمره مشرقیه [است].

حالا برای حل تعارض بین این دو طائفه، ‌طائفه اولی دال بر کفایت استتار قرص، طائفه ثانیه دال بر لزوم زوال حمره مشرقیه، حالا این رفع تعارض به نفع مشهور بشود که محقق همدانی و مرحوم آقای بروجردی طی کردند، ‌کاری کردند که ذهاب حمره مشرقیه بشود وقت نماز مغرب یا حل این تعارض به نفع قول به کفایت استتار قرص باشد که روش آقای خوئی است. هر دو راه را باید طی کنیم بعد ببنیم از هر دو غذا بخوریم ببینیم کدام‌ها خوشمزه‌تر است، ‌ان‌شاءالله.